



شعوبیه یا شعوبیان از این هنگام فراهم آمد و هنگامه‌ها به پا کرد. اصطلاح شعوبیه از آیه ۱۳ سوره حجرات (۴۹) گرفته شد: «ما شما را از مرد و زن آفریدیم و به شاخه‌ها و تیره‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزگارترین شماست، همانا خداوند دانای آگاه است.»

آموزه‌های اسلام همیشه و همه‌جا تأکید و تکیه بر این باور داشت که عرب بر ناعرب و ناعرب بر عرب بهتری و برتری ندارد و برای گرامی‌تر نمودن، هیچ ترازوی به سان خداترسی و پاکی و پارسایی نیست.

با آن‌که بذره‌های جنبش شعوبیه از روزگار امویان پاشیده شد، ولی این اصطلاح در روزگار عباسیان اول بر سر زبان‌ها افتاد. دشمنان به پیروان جنبش شعوبی «اهل التسویه» یا «برابرنشان» و «برابریان» نام دادند؛ چرا که این گروه از برابری و یکسان‌نگری میان همگی مسلمانان به دفاع برمی‌خاست، بی‌آن‌که به نژاد و نژاده و قوم و قبیله و شهر و شهروندی بنگرد.

ایگناس گلدزیهر (I. Goldziher)، خاورشناس مجارستانی تبار، در پژوهشی دانشورانه درباره این جنبش نشان می‌دهد که چگونه کسانی که دل و جرأت بیشتری داشتند نه تنها سنگ برابری به سینه می‌زدند، بلکه به ستیز برخاستند و بر این شعار پا می‌فشردند که عرب‌ها از ایرانیان و دیگر مردمان برتر و فراتر که نیستند بماند، فروتر و پایین‌ترند. شمار فراوانی از نویسندگان برجسته به میدان کارزار پا نهادند که ابو عبیده (معمربن مثنی، م: ۲۱۰ یا ۲۱۱ ق)، بیرونی (م: ۴۴۰ ق) و حمزه اصفهانی (م جوانی ۳۵۰ - ۳۶۰ ق) از آن شمارند. در برابر اینان، جاحظ (م: ۲۵۵ ق) و ابن دُرید (م: ۳۲۱-۳۲۲ ق) و دیگران سرسختانه از قوم‌گرایی عربی دفاع می‌کردند. شاعران، نویسندگان و روشنفکران ایرانی بالیدن‌ها و خودپسندی‌های تازیان را به باد سرزنش و نکوهش می‌گرفتند و بر این سخن آنان که زبان تازی در جهان هم‌وردی ندارد می‌تازیدند.^۲

در چنین روز و روزگاری بود که موبدان، فرهیختگان

گوشه‌هایی از داد و بیداد در شاهنامه^۱

محمدحسین ساکت

هنگامی که خاندان اموی امپراتوری بزرگ و توانای خویش را با کشورگشایی‌ها، پیاپی به نام و به بهانه اسلام پابرجا ساختند، گرایش بازگشت به پاره‌ای از آیین‌های جاهلی، به‌ویژه نژادگرایی و برتری‌جویی قومی نیز دوباره جان گرفت. اسلام، که با همه کوشش‌ها و کشش‌ها توانسته بود قبیله را جایگزین قبیله کند و بزرگ‌ترین رمز یگانگی و یکسان‌نگری را پی افکند، با خطری سهمگین روبه‌رو شده بود.

فروپاشی خاندان اموی با کارنامه‌ای رنگین، ولی‌نگین و شرم‌آگین و روی کار آمدن خاندان عباسی به همدستی و از رهگذر دلاوری‌های ابومسلم خراسانی و خراسانیانی که دل به هوای تازه بسته بودند و از ستمگری‌ها و دگربینی‌های امویان به ستوه آمده بودند، در آغاز، نوید دگرگونی‌هایی بنیادین در جهان اسلام می‌داد.

اخگرهای کینه عرب اموی مسلک بر ضد عجم یا ناعرب، که بیشتر ایران و ایرانی را زیر مهمیز تیز و سوزنده و خون‌ریز خویش می‌گرفت. از همان آغاز فرمانروایی عباسیان که به یاری رأی و اندیشه ایرانیان و آیین شهریاری، کشورداری آموخته بودند، نژادپرستی و برتری‌دادن عرب بر دیگران نمودار شد. نخست ادیبان و شاعران و نویسندگان ایرانی و ایرانی‌تبار در قالب سروده‌هایی به زبان تازی با نژادپرستان عرب که از هر فرصتی برای خردنگاری و کوچک‌شماری ایرانی و فرهنگ ایرانی‌شهری دریغ نمی‌ورزیدند، به رویارویی پرداختند. بن‌مایه‌های برپایی جنبش فکری / کرداری

۱. سخنرانی در نشست فصلی فرهنگسرای فردوسی، بزرگداشت شادروان استاد دکتر محمد معین، مشهد، آذرماه ۱۳۸۶.

2. Ignaz Goldziher, *Muslim Studies*, Iran. by Stern, vol.1, p. 140.



و دهگانان ایرانی به کار گردآوری و ترجمه خدای نامک دست یازیدند. به سروده فردوسی از زبان دقیقی توسی:

یکی نامه بود از گه باستان

فراوان بدو اندرون، داستان

پراگنده در دست هر موبدی

ازو بهره‌ای نزد هر بخردی

یکی پهلوان بود دهقان‌نژاد

دلیر و بزرگ و خردمند و راد

پژوهنده روزگار نخست

گذشته سخن‌ها همه بازجست

ز هر کشوری، موبدی سالخورد

بیاورد و این نامه را گرد کرد

نیروی زنده و توفنده ملی در سده‌های آغازین در سنت دوگانه حماسی و عرفانی پدیدار شد؛ نخستین در وجود رودکی، دقیقی و فردوسی تبلور یافت و دومین در زیر چتر جنبش‌های دینی در اسلام سنت‌گرایانه گردآمد. بدین‌سان، شکوه دیرینه و جلال پارینه و گذشته ملی مردم ایران و نیروی ادبی و حماسی‌اش در زیر پرچم فراگیر اسلام جا گرفت. ادبیات مزدیسنايي به دست موبدان به رشته نگارش درآمد و چون خشک و تهی از شور و شیدایی بود، با تکاپوی بزرگان و مایه‌ورانی چون دقیقی، و بیش از همه فردوسی، در قالب شعر رزمی با هماغوشی با اعجاب‌های ادبی و هنری، جان تازه‌ای یافت.

با سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های دادخواهانه مردمی و به بهانه‌هایی مانند پیکار با قرمطی، به ویژه در خراسان که همگام با روزگار فروسی بود، مردم به شیوه سومی در رویارویی یا جنبش اجتماعی و ادبی روی آوردند: خردگرایی و دادآفرینی. فردوسی به پاس همین دیدگاه است که می‌گوید:

با سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های دادخواهانه مردمی

و به بهانه‌هایی مانند پیکار با قرمطی، به ویژه در خراسان که همگام با روزگار فروسی بود، مردم به شیوه سومی در رویارویی یا جنبش اجتماعی و ادبی روی آوردند: خردگرایی و دادآفرینی. فردوسی به پاس همین دیدگاه است که می‌گوید:

خرد بهتر از هرچه ایزدت بداد

ستایش خرد را به از راه داد

خرد، افسر شهریاران بود

خرد، زیور نامداران بود

خرد، زنده جاودانی شناس

خرد، مایه زندگانی شناس

خرد، رهنمای و خرد، دلگشای

خرد، دست گیرد به هر دو سرای

ازو شادمانی وزویت غمی است

وزویت فزونی، وزویت کمی است

(شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۱۳)



شاهنامه پاسخی بود به دعوی و دعوی برتری نژادی عربان و ناچیزانگاری فرهنگ و فرهیختگی ایران باستان از یک سو، و نادیده گرفتن غرور و رگ و ریشه ایرانیان نژاده و آزاده و فرزانه مسلمان به دست و زبان تازیان، از دیگر سو. بن‌مایه‌های انگیزه رویارویی گفتار و نوشتاری با نژادپرستی عربان در جنبش شعوبیان نهفته بود و تجلی آن در رزنامه‌سرایی، به ویژه در سرآمد رزنامه‌ها، شاهنامه، نمودار و پدیدار.

به یاد داریم که روزگار فردوسی، دوران نوزایی (رنسانس) و شکوفایی فرهنگ ایرانی است. کودکی فردوسی همگام است با اوج قریحه رودکی و پیری‌اش با آغاز سخن‌سرایی ناصر خسرو، ابن‌سینا و بیرونی و هم‌روزگار فردوسی‌اند و رازی، فارابی، غزالی، خیام و بیهقی با کمی فاصله به همان روزگار وابستگی دارند. در چنین روزگاری از شکوفایی فرهنگی است که بازگشت به گذشته به معنای نوزایی فرهنگ دیرپا و کهن است در سطح و سامانه‌ای والاتر و چشمگیرتر.

در اینجا اگر دست‌کم فردوسی را پایه‌گذار فلسفه سیاسی در شعر فارسی بدانیم گزارف نگفته‌ایم. اندیشه سیاسی / اجتماعی، فردوسی سرانجام به چگونگی سازمان‌دهی دولت می‌انجامد. بینش سیاسی فردوسی در یک سخن، برپایی داد و پیکار با بیداد است که دارای سرشت افسانه‌ای / اسطوره‌ای تا درونمایه فلسفی / منطقی است. داد در نگاه فردوسی شالوده همگی شیوه‌های فرمانروایی و آرزوهای بشری است — آموزه‌ای که با پندار اندیشه و گرایش زیدی معتزلی / شیعی وی همخوان می‌نماید — اگر داد در کشور بود پایدار، به گفته فردوسی، بهشت برین می‌شود این جهان.



گزارش میراث

جهان چون بهشتی شد آراسته
ز داد و ز خوبی و از خواسته...
شد ایران به کردار خرم بهشت
همه خاک عنبر شد و زرش خشت
گلاب است گویی هوا را سرشک
برآسوده از رنج، مرد و پزشک
یا در جای دیگر:
بزد گردن غم به شمشیر داد
نیامد همی بر دل از مرگ، یاد
زمین گشت پر سبزه و آب و نم
بیاراست گیتی چو باغ ارم
توانگر شد از داد و از ایمنی

ز بد بسته شد دست اهریمنی
در نگاه فردوسی، داد تنها یک اصل اخلاقی یا اندرز
و آرزو نیست. داد، با همه تصویرگری شاعرانه و ماهرانه
فردوسی، از نگاه این حماسه سرای بزرگ جهان، یعنی
نظم خردمندان حکومت. فرمانروا و رهبری که به مردم
زور بگوید و از گوشت درویش خورش بسازد، از پلنگ
تیزدندان و درنده خو بدتر است:

گر از پوست درویش باشد خورش
ز چرمش بود بی گمان، پرورش
پلنگی به از شهریاری چنین
که نه شرم دارد، نه آیین، نه دین
از زبان انوشیروان می شنویم که:
بدان گه شود شاد و روشن دلم
که رنج ستم دیدگان بگسلم
فردوسی، در داستان اردشیر، می افزاید:
ز دانا سخن بشنو ای شهریار!
جهان را بر این گونه آباد دار!
چو خواهی که آزادباشی ز رنج
بی آزار و بی رنج آگنده گنج:
بی آزاری زیردستان گزین

بیابی ز هر کس به داد، آفرین
فردوسی این پند عارفانه را که دستاورد صدها سال
سلوک بوده است، یعنی «مرنج و مرنجان»، در اندرز
بزرگمهر به نوشیروان، چنین بیان می دارد:
مکن شهریارا گنه تا توان
به ویژه کزو شرم دارد روان

بی آزاری و سودمندی گزین

که این است فرهنگ و آیین و دین
پژواک سخن پیامبر پاک اندیش اسلام که فرمود:
«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ.» فردوسی
در جستجوی داد است. در آغاز شاهنامه، آوردن سبب
نهادن کتاب، درست پاسخ روشن به این پرسش است که:
شاهان و مهان پیش از او چگونه حکومت راندند که وضع
نابسامان کنونی پدید آمد؟ برای یافتن پاسخی بخردانه و
خرسندکننده، شهریار ایران زمین، موبدان سالخورده را از
جاهای گوناگون گرد آورد و دیدگاه آنان را به روی
کاغذ آورد:

بپرسیدشان از کیان جهان

وزان نامداران فرخ جهان
که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدون به ما خوار بگذاشتند؟!
چگونه سر آمد به نیک اختری
بر ایشان همه روز کُندآوری؟
بگفتند پیشش یکایک مهان

سخن های شاهان و گشت جهان

در اینجاست که شاهنامه فردوسی با همگی کارهای
دیگر از آن دست تفاوت پیدا می کند. در مقدمه شاهنامه
ابومنصور، علت تدوین کتاب «فرمان امیر ابومنصور
عبدالرزاق» دانسته شده است تا نام نیکی از خود برجا
نهد. ثعالبی هم در غرر السیر، آگاهی بسنده ای از رفتار و
ادب شاهان و آیین و جنگ و جهان گشایی ها و نیکی ها و
بدی های آنان را انگیزه نگارش برمی شمارد.
سیاستنامه خواجه نظام الملک نیز برای آن نوشته شد
تا «هیچ چیز در مملکت ملک شاه بعد از این ناقص نماند».
ولی فردوسی در تاریخ گذشته به دنبال چیز دیگری
می گردد:

که گیتی به آغاز چون داشتند

که ایدون به ما خوار بگذاشتند؟!
چگونه سر آمد به نیک اختری
بر ایشان همه روز کُندآوری؟

پس، فردوسی کمترین آهنگی برای زنده کردن
رسم های درباری گذشته و آیین سپاه آرایی و نهاد و
رفتار بزرگان ندارد. اگر از این دست سخن ها در شاهنامه

۱. کُندآوری: دلبری.



آمده است به خاطر نیاز و ضرورت داستان‌سرایی است، تازه آن هم برای برجسته‌ساختن نمودی از نمودهای اخلاقی است. فردوسی می‌خواهد کندوکاوی در سبب یا سبب‌های پیدایی شوربختی و بیچارگی و فرود و فراموشی ارزش‌ها انجام دهد. او می‌خواهد به این پاسخ برسد که چگونه باید حکومت کرد تا چنین نشود!

در شاهنامه بر روی هم، ۵۰ شاه به تخت می‌نشینند که از ۱۸ تن کم و بیش به نیکی یاد شده است و از ۳۲ تن آشکارا به ستمگری و بیدادگری. ثعالبی ۹ تن را بیدادگر و ۳۰ تن را دادگر می‌نامد و طبری ۷ شاه را بیدادگر می‌شناسد و از ۳۳ تن به نیکی یاد می‌کند.^۱

شاهنامه را به سه روزگار بخش کرده‌اند: اساطیری، پهلوانی، و تاریخی. در نخستین دوره پیکار آدمیان و دیوان، شالوده داستان‌ها را می‌یافتد. روزگار پهلوانی پر از کین‌کشی‌های پهلوانان و شاهان است. بخش تاریخی از نظر حکمت و فرزاندگی و سیاست جایگاه والایی دارد.^۲ در دوران اول یا اساطیری ۷۵ درصد شاهان دادگرند. در عهد تاریخی / ساسانی کمتر از ۲۶ درصد دادگرند و بقیه یا بیدادگرند و یا هنر درخور یادی نداشته‌اند. در روزگار ساسانی فاصله حکومت از مردم بیشتر می‌شود و دربار ساسانی پوسیده‌تر می‌شود و شاهان بیدادگر بیشتر و بیشتر می‌شوند.

منوچهر در آغاز پادشاهی‌اش جهان را سراسر مژده می‌دهد که

به داد و به دین و به مردانگی

به نیکی و پاکی و فرزاندگی

بدان را ز بد دست کوتاه کنم

زمین را به کین رنگ دیبه کنم

هر آن‌کس که در هفت‌کشور زمین

بگردد ز داد و بتابد ز دین

همه سر به سر نزد من کافرند

وز اهریمن بد کنش بدترند

و کی‌قباد به هنگام مرگ، کاووس کی را چنین پند می‌دهد و به ستم‌ستیزی سفارش می‌کند:

تو گر دادگر باشی و پاک رای

همی مژده یابی به دیگر سرای

و گر آز گیرد سرت را به دام

برآری یکی تیغ تیز از نیام

بدان، خویشتن رنجه داری همی
پس آن را به دشمن سپاری همی
در آن جای، جای تو آتش بود
به دنیا دلت تلخ و ناخوش بود
و کی‌خسرو به هنگام نشستن بر تخت شاهی، ریشه
ستم را از بیخ و بن بر می‌کند:

بگسترد گرد جهان داد را

بکند از زمین بیخ بیداد را

به هر جای ویرانی آباد کرد

دل غمگنان از غم آزاد کرد

زمین چون بهشتی شد آراسته

ز داد و ز بخشش پر از خواسته

کی‌خسرو به هنگامی که گودرز، پهلوان نامی، سپاهش را به جنگ تورانیان می‌فرستد، سفارش می‌کند که

نگر! تا نیازی به بیداد دست

نگردانی ایوان آباد پست

که نپسندد از ما بدی دادگر

سپنج است گیتی و بر ما گذر

به هر کار بر هر کسی داد کن

ز یزدان نیکی دهش یاد کن

بزرگ‌بانی کردار کوه
باشش فرودنای هزار
زنده‌دشمن خوارزم‌گاه
بی‌دندانان ایران لاهم
بزرگ‌بانی کردار کوه
سوی دهم نگران شدنای
نشدند بر زمین بی‌باز شاه
نکر تا یاران می‌داد دست
کی‌نشد از مابین دازک
نکر تا خوشی بکردار طوس
کزین بزرگان شد کرده
دشمنه ایران نیزه کردار
کی‌نشد به رخ زین زرخواه
بزرگ‌بانی کردار کوه
سوی دهم نگران شدنای
سپه‌ار لودر و مشر سیاه
نکران ایران آباد بست
سپنج گیتی و او بر گذر
بندی هر کار کرده است

و لهراسب، جانشین کی‌خسرو، در آغاز کار پادشاهی پیمان می‌بندد که

از آز و فزونی به یکسو شود

به نادانی خویش خستو شود

۱. جوانشیر: حماسه داد.

۲. ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران.



ازین تاج شاهی و تخت بلند
 نجوید به جز داد و آرام و پند
 و اردشیر بابکان در کارنامه‌اش چنین پند می‌دهد:
 کنون هرچه خواهیم کردن ز داد
 بگوییم و از داد باشیم شاد
 همه گوش دارید پند مرا
 سخن گفتن سودمند مرا
 هر آن‌کس که با داد و روش دلیر
 ز آمیزش یکدگر مگسلید
 دل آرام دارید از چار چیز
 کزو خوبی و سودمندی است نیز
 یکی بیم و آرم و شرم خدای
 که تا باشدت رهبر و رهنمای
 دگر، داد دادن تن خویش را
 نگه داشتن دامن کیش را
 به فرمان یزدان، دل آراستن
 ورا چون تن خویشتن خواستن
 سه دیگر، که پیدا کنی راستی
 به دور افکنی کژی و کاستی
 نیازد به داد، او جهاندار نیست
 بر او تاج شاهی سزاوار نیست
 چنان دان که بیدادگر شهریار
 بود شیر درنده در مرغزار
 بود زندگانی‌اش با درد و رنج
 نگرده کهن در سرای سپنج
 دل زبردستان ما شاد باد
 هم از داد ما گیتی آباد باد
 و آرزوی بهرام گور این است:
 به جز بندگی پیشه من مباد
 جز از داد اندیشه من مباد

مبادا جز از داد آیین من
 مباد از و گردنکشی دین من
 همه کار و کردار من داد باد
 دل زبردستان ز من شاد باد
 گر افزون شود دانش و داد من
 پس از مرگ روشن شود یاد من
 همی خواهیم از کردگار جهان
 که نیرو دهد آشکار و نهان
 که با خاک چون جفت گردد تنم
 نگیرد ستم‌دیده‌ای دامنم
 هدف فردوسی از آوردگاه‌ها و میدان‌های رزم و
 پهلوانی جز گشودن و نمودن رمز و رازهای زندگی
 شرافتمندانه نیست و این همان ترجمان احساسات و
 آرمان‌های ملی او و ملت اوست:
 که هر کس به بیداد جوید نبرد
 جگرخسته باز آید و روی زرد
 گر از دشمنت بد رسد، گر ز دوست
 بد و نیک را داد دادن، نکوست
 به بیان فردوسی:
 و مرد دیو را مردم بد شناس
 کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
 هر آن کو گذشت از ره مردمی
 ز دیوان شمر، مشمرش آدمی!
 فردوسی در داستان‌ها این نکته را چشم‌آویز امیران و
 پهلوانان می‌سازد که
 هر آن کس که اندیشه بد کند
 به فرجام، بد با تن خود کند
 جهان را نباید سپردن به بد
 که بر بدگوش بی‌گمان بد رسد

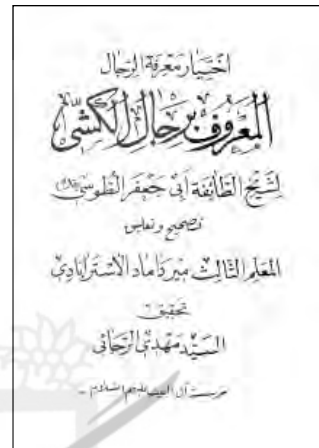


کتاب‌های شیخ طوسی و ضرورت‌های

تصحیح متون

حسن انصاری

در میان نامه‌های مرحوم علامه محمدخان قزوینی به سید حسن تقی‌زاده که محصول سال‌های اقامت پاریس قزوینی است، در یک نامه قزوینی اشاره‌ای به نسخه خطی کهنی از رجال کشتی می‌کند که در اختیار داشته است که البته بعدها این نسخه همراه سایر کتاب‌های آن مرحوم به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتقل شد.



قزوینی البته از طریق تحصیلات طلبگی خود در تهران و نیز از طریق اطلاع بر چند کتاب رجالی شیعی، با نام کشتی آن زمان فی‌الجمله آشنا بوده است، اما از آنجا که در آن ایام اطلاعی از چاپ این متن در بمبئی نداشته است، به تقی‌زاده اظهار می‌دارد که بنا دارد این متن را که آن را بسیار مهم و به‌سان طبقات ابن سعد ولی از نوع شیعی آن می‌داند، به شیوه انتقادی تحقیق کند. از آنجا که نسخه کتابخانه قزوینی ناقص بوده، وی از تقی‌زاده می‌خواهد تا کاوشی در کتابخانه موزه بریتانیا داشته باشد، شاید به نسخه خطی دیگری از این کتاب دسترسی یابد. البته قزوینی درست اندکی بعد، از چاپ این متن اطلاع حاصل می‌کند و صد افسوس که از آن نیت صرف نظر می‌کند.

باری کتاب کشتی، چند دهه بعد در مشهد و بر اساس چند نسخه و از جمله دو نسخه کهن که یکی از آنها هم همان نسخه قزوینی است، به مناسبت کنگره شیخ طوسی، منتشر شد. اما با وجود تلاش بسیار محقق دانشمند آن،

کتاب و فهرس خوب پایانی، محقق در بسیاری از موارد نتوانسته است مشکلات متن رجال کشتی را حل کند و اشتباهاتی در اسناد و مطالب احادیث وارد شده و بسیاری از رجال ناشناخته باقی مانده‌اند. علاوه بر این چاپ کتاب هم ابداً چشم‌نواز نیست و در آن شیوه‌های انتقادی تصحیح متون به کار گرفته نشده است.

البته می‌دانیم که برخی از مشکلات موجود در متن رجال کشتی، برخاسته از نسخه‌های این کتاب نیست و گویا پاره‌ای از آنها از خود کشتی و یا نسخه‌ای از آن کتاب بوده است که به بغداد رسیده بوده است. اما به هر حال اگر مراجعه به نسخه‌های خطی بیشتری از رجال کشتی صورت گیرد و یا منابعی که از آن کتاب نقل کرده‌اند، مانند کتب رجالی کهن و حتی کتاب‌هایی مانند التحریر الطاووسی و یا مجمع الرجال قهپایی شاید بتوان به مواردی دست یافت که تصحیح متن را بهتر سامان دهد. از مجمع الرجال نسخه‌ای به قلم نویسنده آن در کتابخانه آقای دکتر علینقی منزوی موجود بود که سال‌ها پیش آن را به لطف، همراه شماری دیگر از نسخه‌های نفیس به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی واگذار کردند. این نسخه طبعاً بیشتر از نسخه چاپی رجال قهپایی می‌تواند در امر تصحیح رجال کشتی یاریگر باشد. اما اینجا در رابطه با رجال کشتی لازم است به نسخه کهن دیگری اشاره کنم که تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته و باید در تصحیح جدید این متن از آن بهره گرفت.

سال‌ها پیش در محضر مرحوم محقق طباطبایی سخن از تصحیح رجال کشتی رفت و ایشان بنده را تشویق به انجام این کار کردند و در ضمن از نسخه‌ای کهن در کتابخانه موزه بریتانیا خبر می‌دادند که آن را در آن کتابخانه شخصاً دیده بودند. توصیفی هم از آن نسخه در ضمن یادداشت‌های آن مرحوم از نسخه‌های موزه بریتانیا موجود است که آن مرحوم آن توضیحات را همان زمان به نویسنده این سطور نشان دادند.

گمان نمی‌کنم تحصیل عکسی از آن نسخه از کتابخانه موزه بریتانیا هم اینک چندان مشکل باشد. به هر حال برای تصحیح دوباره متن رجال کشتی، مقابله با این نسخه ضروری است.



قسمت‌نامه در ادب پارسی

از عصر صفوی تا اقبال لاهوری

حسین مسرت

پژوهشگر متون ادبی و تاریخی، کتابدار کتابخانهٔ وزیری یزد

از میان اشعار گنجینهٔ فارسی، اشعاری هم به نام «قسمت‌نامه» به جای مانده است که با کمی گذشت می‌توان آن را از انواع شعر فارسی برشمرد که در بیشتر کتاب‌هایی که در زمینهٔ تقسیم‌بندی شعر فارسی تحریر شده، جایی برای آن در نظر گرفته نشده است. نزدیک‌ترین تعریفی که برای آن داریم، ذیل صنعت تقسیم است که گویند: «صناعتی بدیعی است که به موجب آن شاعر معنایی را در نظر می‌گیرد و بعد آن را به چند جزء تقسیم می‌کند. در شعر فارسی، شاعر هر جزء را با معنی آن مربوط می‌کند» (داد: ۱۵۰). اما تقسیم‌نامهٔ موردنظر ما از نظر شکل و محتوا تفاوتی با صنعت تقسیم دارد.

آنچه از قسمت‌نامه‌ها فعلاً در دست است، مربوط به اشعار طنزگونه (مطایبه) در قالب قطعه است که شاعر، جنگِ ناعادلانهٔ دو وارث را در زمان تقسیم ارث بیان می‌کند. هرچند که نکوهش بی‌عدالتی‌های رایج زمان، فراموش شدن ارزش‌های برادری و انسانیت و چیرگی سالوس و ریا و ازبین‌رفتن قدر و منزلت و ارزش‌های دیگر انسانی و اجتماعی هم موردنظر شاعر بوده است.

مشهورترین قسمت‌نامه‌ها از وحشی بافقی است که به مرور زمان، بیشتر مصراع‌های آن در حکم مثل درآمد و به بسیاری از کتب امثال راه یافته است. دهخدا در امثال و حکم (۶۶/۱) و عبدالحمید حیرت سجادی در گزیده‌ای از تأثیر قرآن به نظم فارسی (۵۴) این ابیات را تلمیحی می‌دانند به این آیهٔ قرآن: «تِلْكَ اِذَا قَسَمَ ضِيزِي» (نجم: ۲۳): «اگر چنین بود، چه تقسیم نادرستی بود.»

با تردیدی کم‌مایه می‌توان گفت قدیمی‌ترین قطعه از وحشی است که دیگران (به‌ویژه معاصران او) به پیروی از وی به سرودن این‌گونه اشعار دست یازیده‌اند، مثلاً دایی جواد (۳۱۵/۱) می‌نویسد: «میرزاقلی میلی (م: ۹۸۵ق) قسمت‌نامه‌ای دارد که شاید به نظر وحشی رسیده باشد» در حالی که می‌دانیم فوت وحشی بافقی ۹۹۱ق بوده است. یادار فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران (دانش پژوه ۵۴۲۲

– ۲۲۴۷/۱۱) قطعه‌ای بلند از فهمی آمده که تمام ابیات قطعهٔ وحشی می‌باشد، این گمان را تقویت می‌بخشد که شاید قطعهٔ مشهور وحشی از آن استخراج شده یا فهمی آن ابیات را تضمین کرده باشد.

آنچه اکنون در دست است، مربوط به شعری چون وحشی بافقی، میرزاقلی میلی تُرک هروی، ملا محمد فهمی رازی تهرانی، میرحیدر رفیعی معمای کاشانی، اقبال لاهوری و چند قسمت‌نامهٔ بی‌نام دیگر است. در آغاز به درج قطعهٔ مشهور وحشی بافقی مبادرت می‌شود:

میراث بابا

از بام خانه تا به ثریا از آن تو

زیباتر، آنچه ماند، ز بابا، از آن تو!

بد ای برادر از من و اعلا از آن تو!

این طاس خالی از من و آن کوزه‌ای^۲ که بود

پارینه پُر ز شهدِ مُصفاً، از آن تو!

یا بوی ریسمان گسل میخ^۳ کن ز من

مهمیز کله‌تیز مطلا از آن تو!

این^۵ دیگ لب‌شکستهٔ صابون‌پزی ز من

آن چمچهٔ هریسه^۶ و حلوا از آن تو!

این^۸ قوچ شاخ‌کج^۹ که زند شاخ از آن من

غوغای جنگ قوچ و تماشا از آن تو!

این^{۱۲} استر^{۱۳} چموش لگدن، از آن من

آن^{۱۴} گربهٔ مصاحب^{۱۵} بابا از آن تو!

۱. امثال و حکم، دهخدا، ج ۱: ۱۰۴: مانده.

۲. اختران ادب، ج ۲، آتشکدهٔ آذر (شهیدی): کاسه.

۳. از هر فنی: ۱۳۷: بیخ.

۴. کتاب کوچه، ج ۳: ۶۶۳: بیت ششم.

۵. از هر فنی، تاریخ یزد طاهری: آن.

۶. آتشکدهٔ آذر (شهیدی)، ۱۳۲: حریسه.

۷. کتاب کوچه: بیت سوم.

۸. آتشکدهٔ آذر (شهیدی)، تذکرهٔ شبستان، تاریخ یزد: آن.

۹. تاریخ یزد، لطیفه‌ها: ۲۴۹: زن.

۱۰. از هر فنی: شاخها.

۱۱. کتاب کوچه: بیت چهارم.

۱۲. تذکرهٔ شبستان، کتاب کوچه: آن.

۱۳. امثال و حکم، داستان‌های امثال، کتاب کوچه: قاطر.

۱۴. شبستان، سفینهٔ فرخ: وان.

۱۵. امثال و حکم، داستان‌های امثال: میومیکن/ اختران ادب: معوکن.

۱۶. کتاب کوچه: بیت پنجم/ آتشکده (شهیدی) این بیت و بیت بعد را



از صحنِ خانه تا به لبِ بام از آن من
از بامِ خانه تا به ثریا از آن تو!

(مسرت ۱۳۷۸)

چنانکه آمد چون ابیات و مصاریع این قطعه مثل سایر شده است، اختلاف زیادی با ضبط اصلی آن در دیوان وحشی به چشم می‌خورد.

احمد شاملو (۳: ۶۶۲) معتقد است که «قطعه از زبان برادر بزرگتری به نظم درآمده که در تقسیم مرده‌ریگ پدر به ریشخند برادر کوچک‌تر می‌کوشد». مرحوم امیرقلی امینی (ص ۲۵) در کتاب داستان‌های امثال، داستان این قطعه را چنین می‌آورد: «پدری مُرد، دو پسر داشت، یکی بسیار با هوش و حيله‌گر و دیگری گول و ابله. موقع تقسیم میراث پدر، برادر با هوش هرچیز خوب و گرانبها را با زبان‌بازی به خود اختصاص می‌داد و هر چیز بد و بی‌بها را با چرب‌زبانی و سفسطه‌سازی سهم برادر می‌ساخت.» امینی (صص ۲۵-۲۶) در ادامه می‌افزاید: «این شعر مثلی از شاعر شیرین‌سخن وحشی بافقی است. اکثر، صورت ارسال مثل به خود گرفته است و در محاورات عامه اغلب مورد تمثیل قرار می‌گیرد... این امثال هریک در مورد افزاز و تقسیم‌های نامتناسب که از روی حيله‌گری و حقه‌بازی و به منظور سوء استفاده شخصی انجام می‌پذیرد، ایراد می‌شود.» و حمید شعاعی در کتاب امثال در شعر فارسی (۱: ۵۵۷) کاربرد آن را چنین می‌داند: «در مورد کسی که بخواهد با حقه‌بازی و شیرین‌زبانی و حيله و فن و نیرنگ، اشیای گرانبهایی را ناچیز جلوه داده و آن را از چنگ صاحبش به در برد گفته می‌شود.»

هر چند این قطعه در بیشتر نسخه‌های خطی دیوان وحشی وجود ندارد، اما بنا به قرائنی چند می‌توان اصل قطعه را از وحشی دانست و او را مقدم بر همه شمرد: یک. دوبیتی‌ای که غضنفر گُلجاری در هجو وحشی دارد، ناظر بر چنین تقسیمی است:

وحشی و برادرش که خلوت کردند

در مُلک سخن ترک خصومت کردند

هر شعر که در کهنه‌کتابی دیدند

بردند و برادرانه قسمت کردند

(آذر بیگلری: ۲۴۰)

دو. فهمی تهرانی هم در هجویه خود اشاره‌ای تلویحی به همین قسمت‌گیری دارد و چنانکه برمی‌آید، چنین عملی

بین وحشی و برادرش صورت گرفته است. این ابیات بر همان ردیف «تو» است و اشاره‌ای هم به همان کاسه مورد منازعه دارد:

برخوان یکی‌یکی که چون بود

دزدی تو و برادر تو

چون بود شکنجه‌ها که خوردی

وافکندن تاس بر سر تو

(وحشی بافقی: ۸۲)

دو هجویه نامبرده تضاد دارد با اشعار سوزناک وحشی در سوگ برادرش، مرادی، که در چند جای کلیات مندرج است. شاید وحشی چند برادر داشته است. این فرضیات در صورتی درست است که آن قطعه را (که رشید یاسمی در مجله آینده و چند جای دیگر آن را قصیده می‌خواند) زبان‌حال وحشی بافقی بدانیم.

اما قسمت‌نامه ملا محمد تهرانی «فهمی رازی» (۹۳۰-۹۸۴ق) که تمامی هفت بیت مطایبه وحشی را در خود دارد و در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۰/۳۲۸۰ مورخ ۱۳۳۹ق، صص ۱۵۵-۱۵۷، قرار دارد و این گمان را تقویت می‌بخشد که یا فهمی ابیات وحشی را تضمین کرده است — که با توجه به دشمنی شدید آن دو بعید می‌نماید — و یا اینکه آن هفت بیت از این قطعه استخراج و به وحشی منتسب شده است (فهمی هفت سال پیش از وحشی درگذشته است). اصل این قطعه چنین است:

زیبا هرآنچه مانده ز بابا از آن تو

بد ای برادر از من و زیبا از آن تو^۱

آن بد کتاب مغلق مشکل از آن من

آن یک^۲ ورق ترسل خوانا از آن تو

آن طاس خالی از من و آن کوزه‌ای که بود

پارینه پر ز شهد مصفا از آن تو

وجه تمسک سجل تا شده زمن

الزام خصم منکر و دعوا از آن تو

آن دو غلام بچه جاهل از آن من

کاکای پیر پخته دانا از آن تو

۱. آتشکده، سفینه فرخ: وز.

۲. استاد گلچین معانی در کاروان هند (۲: ۱۰۷۳) معتقد است بیت اول از وحشی بافقی است.

۳. اختران ادب، ج ۲: ۳۵۶: نه کتاب.

۴. همان‌جا: ده.



آن دیگ لب شکسته صابون‌پزی از آن من
 آن کمچه هریسه پاپا از آن تو
 مرسول قریه کهنه وقفی از آن من
 گلگشت سرزمین مصلی از آن تو
 انگشتی که رفته سوادش از آن من
 سجعی که پرنگین شده انشا از آن تو
 یابوی ریسمان گسل میخ کن ز من
 مهمیز کله تیز مطلا از آن تو
 آن استر چموش لگدزن از آن من
 آن گربه خموشک بابا از آن تو
 قوچ شکسته شاخ سیه چشم از آن من
 غوغای جنگ قوچ و تماشا از آن تو
 طنبوره شکسته خالو از آن من
 آن تار ترتنه ثرنا (؟) از آن تو
 از فرش خانه تا به لب جواز آن من
 از پشت بام تا به ثریا از آن تو
 آن میوه‌ای که می‌رسد از باغ از آن من
 برگی که به سرش شده پیدا از آن تو
 دیگر میان ما و تو جنگ و جدل نماند

اینها که گفتم از من و آنها از آن تو
 بوده اگر برادر دیگری به جای من
 اعلی ز خود شمردی و ادنی از آن تو
 «فهمی» عجب که روی به انصاف آوری
 گر فی‌المثل بود همه دنیا از آن تو
 اما قطعه میرزاقلی میلی ترک هروی (م: ۹۸۰-۹۸۵) که
 در آتشکده آذر بیگدلی با عنوان «صورت قسمت میراث
 پدر به عنوان مطایبه» آمده و آقای دایی جواد معتقد است
 «شاید به نظر وحشی رسیده باشد» (میلی هروی پنج یا ده
 سال پیش از وحشی در گذشته است)، چنین است:

مانده بابا

همشیره! خرج ماتم بابا از آن تو^۳
 صبر از من و تردد غوغا^۴ از آن تو!^۵
 در خفیه^۶ استماع وصیت از آن من
 در نوحه، همزبانی ماما از آن تو!
 کهنه قلم دوات شکسته از آن من
 طومار نظم و دفتر انشا از آن تو!
 آن لاشه اشتران^۷ قطاری^۸ از آن من
 آن^۹ بارکش خران توانا از آن تو!

یک هفته خرج مطرب و ساقی از آن من
 هفتادساله طاعت بابا از آن تو!
 آن مالها که مانده^{۱۰} به دنیا از آن من
 وان خیرها^{۱۱} که کرده^{۱۲} به عقبا از آن تو!
 آن قاطر چموش لگدزن از آن من
 آن گربه سلیم شکبیا از آن تو!^{۱۳}

(آذر بیگدلی، ۳: ۹۳)
 میر حیدر معمایی (رفیعی کاشانی) (ف ۱۰۲۵ ق) که
 از دوستان نزدیک وحشی بافقی بوده و ماده تاریخ‌هایی
 در زمینه فرهاد و شیرین وحشی و سوگ وی دارد، در
 استقبال از قطعه وحشی در ردیفی دیگر گوید:
جنسی که هست از همه بهتر از آن من
 مال و منال حضرت بابا برادر^{۱۴}
 یک نیمه از تو، نیمه دیگر از آن من
 من آن نیم که گویم ازین جنسها که هست
 جنسی که هست از همه بهتر از آن من!
 جان^{۱۵} برادری تو ز^{۱۶} هرچه بهتر است
 بد هرچه هست جان برادر از آن من!^{۱۷}

۱. همان‌جا: وان.

۲. فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، همان‌جا.

۳. آتشکده آذر (سادات ناصری) ج ۱: ۹۳، نسخه ج: من.

۴. همان‌جا، نسخه ش و س: تردد و غوغا.

۵. در اختران ادب (ج ۲: ۳۵۶) بدون نام گوینده، این بیت چنین است:
 صبر از تو و تحمل و غوغا از آن من پیوسته خرج ماتم بابا از آن تو
 بیت در کتاب داستان‌های امثال مرتضویان چنین است:

همشیره صبر ماتم بابا از آن من خرج عزا و شیون و غوغا از آن تو
 ۶. داستان‌های امثال (مرتضویان): خمیه.

۷. آتشکده آذر (شهیدی: ۲۳)، اختران ادب: اشتران.

۸. اختران ادب: سواری.

۹. آتشکده آذر (شهیدی)، اختران ادب: وان.

۱۰. آتشکده آذر (شهیدی): ماند.

۱۱. آتشکده (سادات ناصری) نسخه ج: چیزها.

۱۲. آتشکده (شهیدی): آن چیزها که مانده.

۱۳. این بیت فقط در داستان‌های امثال مرتضویان است و در بهار ادب
 (۳۶۰) چنین است:

آن اسب سرکش لگدآور برای من آن گربه معوکن زیبا از آن تو
 ۱۴. امثال شعر فارسی: ۲۳۷: برادر.

۱۵. امثال شعر فارسی، ۲۳۷، کاوش در امثال و حکم: ۴۸: جانا، اختران
 ادب ۲: ۳۵۵: مهتر.

۱۶. اختران ادب: تو و هر.

۱۷. امثال شعر فارسی: ۵۷۷: بیت را ندارد.

قرض پدر که از همه بیش است از آن تو
 وجهش که هست از همه کمتر از آن من!
 آن چارباغ خرم مرهون از آن تو
 آن یک دو باغ کهنه بی در از آن من^۱
 ملک نفیس خالصه شهر از آن تو
 املاک هیچ نفع نیاسر از آن من^۲
 داهی^۳ که شیر داده^۴ به بابا از آن تو
 واهی^۵ کزوست خون دل مادر از آن من^۶
 آن مادیان که داشته^۷ صد کره زان تو
 آن استران^۸ کودکش نر از آن من^۹
 در چند نسخه خطی هم چند قسمت نامه درج است.
 از جمله در نسخه شماره ۳۳۴۹/۱۸ و ۴۳۵۳ و ۴۳۴۳/۳
 هر سه در دانشگاه تهران که از جمله نامی از سراینده
 آن نیست و تا زمانی که توفیق دیدن آن نسخه‌های
 خطی دست نداده، نمی‌توان به چند و چون آن پی برد
 که آیا همین قسمت نامه‌هاست یا چیز دیگری. از جمله
 اینها قطعه‌ای است که در کتاب داستان‌های امثال کمال
 فارسانی آمده و روشن نیست از کیست، آن قطعه چنین
 است (ظاهراً از شاعری معاصر):

کل تقی بته‌های خار از تو
 خس و خاشاک، باریار از تو
 آن زمین زراعتی از من
 آن همه سنگ کوهسار از تو
 کشت پاییز سر به سر از من
 باد جان‌پرور بهار از تو
 شامگه، شیر گوسفند از من
 صبحدم بانگ آبشار از تو
 سینه کبک و ران مرغ از من
 نغمه قمری و هزار از تو
 جوی آبی که می‌رود از من
 لذت آب جویبار از تو
 دو سه من نقره و طلا از من
 برف و یخ‌های نقره‌وار از تو
 گندم و لوبیا و ماش از من
 علف سبز و مرغزار از تو
 دود و دم از تو کباب از من
 گله‌ها از من و غبار از تو

کیسه‌های پر از برنج از من
 در عوض ریگ بی‌شمار از تو
 جامه نازک حریر از من
 خرقة زهد وصله‌دار از تو
 روز محشر همه حساب از من
 رحمت لطف کردگار از تو
 نیز اشاره شده در دیوان فارسی فضولی بغدادی (ت
 ۸۸۸ - ف ۹۶۳ق) نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه
 تهران، قسمت نامه‌ای است که فعلاً بدان دسترسی نیست،
 شاید پس از دسترسی به این شعر بتوان گفت فضولی
 بغدادی مقدم بر همه است.

قسمت نامه اقبال لاهوری

اما اوج این استقبال‌ها، قطعه‌ای است که اقبال لاهوری
 شاعر نامور و فیلسوف نامدار اسلامی سروده است. اقبال
 در این قطعه در قالب مکالمه‌ای بین سرمایه‌دار و کارگر،
 روابط ظالمانه و نابرابر جوامع سرمایه‌داری را آشکار
 می‌کند. در این قطعه سرمایه‌دار سعی در تحمیل کارگر
 دارد و از این طریق می‌کوشد او را استثمار کند. این قطعه
 نخستین بار در پیام مشرق (اقبال، پیام مشرق: ۲۵۶-۲۵۷)
 چاپ شده است.

قسمت نامه سرمایه‌دار و کارگر

غوغای کارخانه آهنگری ز من
 گلبانگ ارغنون کلیسا از آن تو
 نخلی که شه خراج برو می‌نهد ز من
 باغ بهشت و سدره و طوبا از آن تو
 تلخابه‌ای که در دسر آرد از آن من
 صهبای پاک آدم و حوا از آن تو
 مرغابی و تذرو و کبوتر از آن من
 ظل هما و شهپر عنقا از آن تو

۱. اختران ادب، سفینه فرخ ۱: ۳۸۵، بیت ششم.

۲. سفینه فرخ: بیت را ندارد.

۳. امثال شعر فارسی ۱: ۵۷۷، سفینه فرخ، اختران ادب: دایه.

۴. امثال شعر فارسی، ج ۱: ۵۷۷: داد.

۵. امثال شعر فارسی ۵۷۷، اختران ادب: کلفت / سفینه فرخ: گاوی.

۶. امثال شعر فارسی ۵۷۷: بیت ۴ / اختران ادب، سفینه فرخ: بیت ۵.

۷. امثال شعر فارسی، اختران ادب: زایده.

۸. سفینه فرخ: اشتران.

۹. آتشکده آذر (شهیدی): ۲۵۰.



این خاک و آنچه در شکم او از آن من
وز خاک تا به عرش معلا از آن تو

کتابنامه

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده ج ۱ و ۲، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷.
- آتشکده، به کوشش جعفر شهیدی، تهران، مؤسسه نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- آقابرگ تهرانی (منزوی)، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹ و ۱۷، قم، اسماعیلیان، [بی تا].
- اقبال لاهوری، محمد، پیام مشرق، به کوشش چودهری محمدحسین ایم ای، لاهور، پاکستان تایمز، ج ۱۲، ۱۹۶۹ م.
- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به کوشش احمد سروش، تهران، سنایی، [بی تا].
- کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به کوشش م. درویش، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹.
- امینی، امیرقلی، داستان‌های امثال، اصفهان، [بی تا]، ج ۳، ۱۳۵۱.
- انصاری، محمدعلی، اختران ادب، ج ۲، قم، [بی تا]، ۱۳۵۲.
- باقرزاده، علی، لطیفه‌ها، مشهد، باستان، ج ۲، [بی تا].
- باقی شهرفایی، عبدالباقی، بهار ادب، تهران، برهان، ۱۳۷۴.
- برقی، یحیی، کاوش در امثال و حکم، قم، نمایشگاه و نشر کتاب، ج ۲، ۱۳۶۴.
- توانایان فرد، حسن، ادبیات ایران از دیدگاه اقتصاد، ج ۱، تهران، علوی، [بی تا].
- حیرت سجادی، عبدالحمید، گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید، ۱۳۸۲.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ج ۱۱، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- دایمی جواد، محمدرضا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، اصفهان، تأیید، ۱۳۳۹.
- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم فارسی، ج ۱ و ۲، تهران، امیرکبیر، ج ۶، ۱۳۶۳.
- شاملو، احمد، کتاب کوچه، ج ۳ و ۷، تهران، مازیار، ج ۲، ۱۳۶۱، ۱۳۷۲.
- شعاعی، عبدالحمید، امثال شعر فارسی، ج ۱، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۵۱.
- شهلا یزیدی (مدرس)، محمدعلی، تذکره شبستان، نسخه خطی کتابخانه وزیر یزد، ش ۲۷۰۲، تألیف حدود ۱۲۷۴ ق.
- طاهری یزدی، احمد، تاریخ یزد، یزد، دبیرستان ایرانشهر، ۱۳۱۷.
- عقیقی، رحیم، مثل‌ها و حکمت‌ها، تهران، سروش، ۱۳۷۱.
- فارسانی مرتضویان، کمال‌الدین، داستان‌های امثال، اصفهان، [بی تا]، ۱۳۴۰.
- فخرالمحققین، محمدهادی، از هرفنی، شیراز، [بی تا]، ۱۳۵۰.
- فرخ (جواهری)، محمود، سفینه فرخ، ج ۱ و ۲، مشهد، زوار، ۱۳۳۲-۱۳۴۴.
- مسرت، حسین، گزیده اشعار وحشی بافقی، تهران، قطره، ۱۳۷۸.
- مصفا، مظاهر، قندپرسی، نمونه‌های شعر دری، ج ۲، تهران، صفی‌علیشاه، ج ۲، ۱۳۵۳.
- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۴، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۵۱.
- وحشی بافقی، کمال‌الدین، دیوان کامل وحشی بافقی، تهران، امیرکبیر، ج ۷، ۱۳۶۶.
- «اثری جالب از وحشی بافقی» ندای یزد، س ۹، ش ۳۹۶ (۷۰/۱۰/۳۰): ۳.
- خبرنامه هفتمین جشنواره ادبی دانش‌آموزان کشور، ش ۱ (۷۲/۹/۲): ۹.

استدراکی بر «ارشاد»

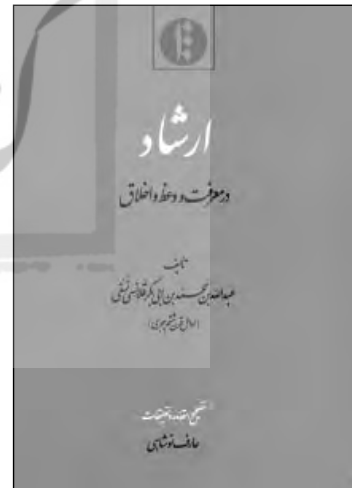
عارف نوشاهی

استاد دانشکده گوردن راولپندی، عضو مشاوران علمی آینه میراث

anaushahi_2000@yahoo.com

از تصحیح و انتشار کتاب ارشاد چندان مدتی نگذشته است که مطلب تازه‌ای درباره آن داشته باشم. در واقع همه گفتنی‌ها را در مقدمه کتاب آورده‌ام.

فقط حرف تازه‌ای که در این مورد می‌توانم به خدمت علاقه‌مندان به این موضوع و کتاب عرض کنم، این است که پس از انتشار ارشاد، در اردیبهشت ۱۳۸۶ ش سفری به استانبول داشتم و در آنجا برحسب اتفاق به کتابی به نام معجم‌التاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم (المخطوطات و المطبوعات) تألیف علیرضا قره‌بلوط و احمد طوران قره‌بلوط، چاپ دارالقبه، قیصری، ترکیه در شش جلد برخوردیم که زیر مدخل شماره ۴۱۹۲ مطلبی بدین شرح بود: عبیدالله بن محمد ابوبکر القلانسی الشافعی المتوفی فی حدود سنه ۵۰۰ من تصانیفه کتاب المرشد فی المواعظ و الحکم (ف/ = فارسی)، سلیمیه، رقم ۵۰۶، ورقه ۱۲۸، ۷۰۰ هـ.



تصحیح من در ارشاد براساس دو نسخه مورخ ۹۰۰ق و ۱۰۲۲ق بوده است و نسخه سلیمیه (در شهر ادرنه) که تاریخ آن در مأخذ ۷۰۰ق گفته شده است، طبعاً این جاذبه را برای من داشت که سفری به ادرنه کنم و نسخه را در جامع سلیمیه ببینم. به ادرنه رفتم و نسخه را دیدم، ولی نه فقط ترقیمه و تاریخ کتابت را نداشت. بلکه هیچ نشانه‌ای از نوع یادداشت و مهر هم در نسخه نیست که

چنین تاریخی را تأیید کند و موضوع تاریخ کتابت در سال ۷۰۰ق نفی می‌شود. البته قرائن خط و کتابت نشان می‌دهد که نسخه در قرن هشتم هجری کتابت شده است. ناگفته نماند که پیکره و بدنه اصلی نسخه کهنتر است، ولی اوراقی که در نسخه افتاده بود، به دست کاتبی — نه چندان متأخر — تکمیل شده است. دستخط هر دو کاتب به خوبی از یک دیگر متمایز است.

هنوز فرصت کافی را برای مقابله و مقایسه دقیق بین ارشاد چاپ شده و نسخه سلیمیه پیدا نکرده‌ام. فقط با یک مرور و تورق در نسخه سلیمیه به این نتیجه رسیده‌ام که:

الف. روایت نسخه سلیمیه، نزدیک به روایت نسخه پاکستان / P است.

ب. ترتیب فصل‌ها در نسخه سلیمیه و نسخه پاکستان همسان است، برخلاف نسخه ایاصوفیا / T.

ج. نسخه سلیمیه به همان فصل و به همان مطلب ختم می‌شود که نسخه پاکستان.

د. نام کتاب بر ظهر برگ اول کتاب المرشد و به خط تازه‌تر کتاب المنتخبات آمده است. شاید حاجی خلیفه این نسخه را دیده بود که به استناد آن در کشف الظنون، ۱۶۵۴/۲ مدخل «المرشد فی المواعظ و الحکم...» را دارد.

هـ. در نسخه سلیمیه در «فصل فی التواضع و التذلل» ورق ۹۱-۹۲ حکایتی آمده که هر دو نسخه ارشاد که در هنگام تصحیح در دست داشتم، فاقد آن حکایت است. به دنبال حکایت، شش بیت فارسی را نیز دارد.

یقین دارم این حکایت و اشعار را کاتب از سوی خود اضافه کرده است. زیرا این حکایت با همان شش بیت در بوستان سعدی (تاریخ اتمام ۶۵۵ق) باب چهارم در «تواضع» نیز آمده است. حکایت از این قرار است:

آورده‌اند که در مصر خشکسالی شده بود. اهل مصر جمع شدند و ذوالنون مصری را — رحمه الله — درخواستند که دعا کن تا حق تعالی باران فرستد. ذوالنون — رحمه الله — بگریخت و به مدین رفت. مدت چند روز

۱. ارشاد (در معرفت و وعظ و اخلاق)، تألیف عبدالله بن محمد بن ابی بکر قلانسی نسفی، تصحیح مقدمه و تعلیقات از عارف نوشاهی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۵ش، هشتاد و نه [۸]، ۳۸۸ص.



باران آمد. ذوالنون — رحمه الله — باز آمد. وی را پرسیدن
از تو دعا درخواستیم، گریختن تو چه بود؟ ذوالنون —
رحمه الله — در جواب ایشان گفت: شعر

شنیدم که بر خوردر مور و ددان^۱
شود تنگ روزی به فعل بدان

در این کشور اندیشه کردم بسی
پریشانتر از خود ندیدم کسی

برفتم مبادا که از شر من
ببندد^۲ در خیر بر انجمن

و چنین گفته اند: شعر
بھی بایدت لطف کن کان بهان

ندیدند بتر از خودی در جهان^۳
تو آن گه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشان را نگیری بچیز
بزرگی که خود را بخردی شمرد

بدنیا و عقبی بزرگی بُرد^۴



دانشمند ترک پرفسور تحسین یازیجی، در پیشگفتار
خود بر مناقب العارفین در ضمن نسخه‌های خطی این
کتاب، در جایی که نسخه B، بروسه، کتابخانه گنل، درگاه
اشرف‌زاده، شماره ۱۲۰۳ را معرفی کرده است، می‌گوید:
در صفحه «ب»، فهرست کتابهایی که گویا در آن
روزگار در همین مجلد بوده، نوشته شده است. مطابق این
فهرست در این مجلد کتابهای زیر وجود داشته است:
۱. شرح بعضی احادیث شریفه بالفارسیه؛ ۲. کتاب

تصوف از ابو محمد عبدالله بن محمد القلانسی؛ ۳. رساله
فی آداب الصوفیه از نجم‌الدین کبری؛ ۴. فیه مافیة مولانا
جلال‌الدین رومی؛ ۵. مناقب العارفین افلاکی (چاپ دوم،
چاپخانه انجمن تاریخ ترک، آنقره، ۱۹۷۶م، ص ۲۲۹-۲۳۰).
کتابی که در ردیف ۲ به عنوان «کتاب تصوف» از

قلانسی معرفی شده، به گمانم ارشاد است.

در هنگام تصحیح ارشاد، ضبط دو کلمه در نسخه‌های
در دست به گونه‌ای بوده که به هر شکلی که می‌خواندم،
مفهوم نداشت. به فرهنگ‌ها مراجعه کردم، ولی مشکل
حل نشد. عکس نسخه‌ها را پیش استاد ایرج افشار، دکتر
شفیعی کدکنی، دکتر علی رواقی و استاد نجیب مایل
هروی بردم، اما مشکل کماکان باقی بود. متأسفانه نسخه
سلیمیه هم آن مشکل را حل نکرده است.

یکی از آن دو مورد کلمه «اچوخیدن» در فصل ایمان
عطایی و عاریتی است بدین عبارت: «خواجه حکیم...
گفته است هر که اچوخیدن را به معصیتها [ی] اندک
سبک دارد» (چاپی، ص ۱۹۱).

در نسخه سلیمیه همین عبارات بدین شکل آمده
است: «خواجه حکیم... گفته است که هر که گناه صغیره
را سبک دارد» (گ ۱۰۴).

مورد دوم در «فصل فی معرفت العلم» بوده. در نسخه
ایاصوفیه عبارتی بدین کلمات بود: «و از حسدگی [؟] به
گلو باز دارد» (چاپی).

این عبارات اصلاً در نسخه سلیمیه وجود ندارد و
محل این عبارت در نسخه پریشان است و جابجایی دارد
(برگ ۱۳، ۱۴).

در هر حال، راه بازنگری و بازرسی و تجدید نظر در
این گونه متون کهن همیشه بازمی‌ماند. مخصوصاً وقتی
که هنوز به همه نسخه‌های ارشاد یا مرشد که از چین
گرفته تا هند و پاکستان و عثمانی رفته است، دسترسی
نداریم و کاتبان منطقه، در هنگام استنساخ کتاب، کلمات
را مطابق تلفظ منطقه یا انس خود با کلمات می‌نوشته‌اند و
دوگانگی یا چندگانگی در تحریر به وجود آمده است.

۱. بوستان (چاپ یوسفی): شنیدم که بر مرغ و مور و ددان.
۲. در اصل: ببندند.
۳. بوستان (چاپ یوسفی): ندیدندی از خود بتر در جهان.
۴. مقایسه شود با: بوستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۹ش، ص ۱۳۴-۱۳۵.